

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چرا در آیه شریفه فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ عَنْوَانِي از اولوالامر نیامده
در این آیه 59 از سوره مبارکه نساء «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» رسیدیم به این سؤال که چرا در فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ عنوانی از اولوالامر نیامده؟ این سؤال را می‌خواستیم جواب بدهیم.

بیان مرحوم طبرسی از جواب اشکال

یک بیانی را گفتیم صاحب مجمع البیان دارد، صاحب مجمع البیان می‌گوید و نحن نقول الردّ إلى الأئمة القائمين مقام الرسول بعد وفاته و هذا مثل الردّ إلى الرسول في حياته، ردّ به ائمه(علیهم السلام) که قائم مقام رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم) هستند مثل ردّ به خود رسول است، لأنهم الحافظون بالشریعة و خلفائه في امته، این بیان را ایشان دارند که محتاج این است که ما با ادله‌ی دیگر بیانیم اثبات کنیم ائمه(علیهم السلام) قائم مقام رسول هستند فی جمیع الامور، بعد بگوئیم یکی از این امور این است که همانطوری که ردّ به رسول در موارد نزاع لازم است ردّ به ائمه هم لازم است.

بیان دوم این است که چون در صدر آیه رسول و اولوالامر را خداوند فی حکم واحد قرار داد أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ، دو تا اطیعوا نیامده بلکه فرمود اطیعوا الرسول و اولی الامر، یعنی این دو تا به منزله‌ی واحدند، وقتی به منزله واحد شدند دیگر روی وضوحش ذکر هر کدام مغنی از دیگری است، یعنی ذکر رسول مغنی از اولی الامر است، ذکر اولی الامر هم مغنی از رسول است، یعنی اگر می‌فرمود فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ و اولی الامر، ما باز می‌گفتیم رسول هم ملحق است، حالا که فرموده رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ و الرسول اولوالامر هم ملحق به او است.

اگر سؤال شود که چرا اینجا رسول و اولوالامر یک اطیعوا دارد؟ غالباً در جواب می‌گوئیم چون ولایت اولوالامر در طول ولایت رسول است، غالباً شاید در کتب تفسیری همین را ذکر کنند، اگر این جواب را دادیم اشکالش این است که ولایت رسول هم در طول ولایت خداست، پس چرا راجع به رسولش دوباره اطیعوا آمد. پس نباید مسئله‌ی طولیت مطرح شود یا به فرمایش ایشان نباید مسئله‌ی اتمیت مطرح شود. اگر برای نزاع باید به اتم رجوع کرد دلیل بر این نیست غیر اتم هم می‌شود به آن رجوع کرد، اینها را باید کنار بگذاریم.

بیانی که ما داریم این است که عرض می‌کنیم رسول و اولوالامر به منزله واحد خداوند در اینجا تلقی کرده، به منزله‌ی نور واحد و گروه واحد است، لذا یک اطیعوا آورده، در نتیجه هر جای قرآن، چه در دنباله‌ی این آیه و چه جای دیگر، هر جا مسئله‌ی رسول بیاید باز اولی الامر باید به آن ملحق باشد، یعنی ما از آیه می‌فهمیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ استفاده می‌کنیم رسول و اولوالامر به منزله واحد هستند در نزد خدای تبارک و تعالی، و ذکر هر کدام معنی از دیگری است، اگر بعد می‌فرمود فردوه إِلَى أُولَى الْأَمْرِ می‌گفتیم رسول هم هست. حالا که فرموده فردوه إِلَى الرَّسُولِ می‌گوئیم اولی الامر هم هست، یا مثلاً در آیه‌ی انفال يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، آنجا هم بحث اولی الامر نیست! بگوئیم انفال مال خدا و رسول، بعد از اینکه رسول از دنیا رفت انفال متولی ندارد ما با روایات مسئله را حل کنیم، البته برای خود ما با روایات قابل قبول است و تردیدی هم در آن نداریم، ولی می‌خواهیم کاری کنیم از خود قرآن استفاده کنیم. به نظرم می‌رسد که سر عدم تکرار اطیعوا در اولوالامر این است که خدای تبارک و تعالی این دو تا را به منزله واحد تلقی کرده، آن وقت حالا که به منزله واحد است دیگر روی وضوحش کلمه‌ی اولوالامر را لازم نبوده خداوند بیاورد، این اولاً. ثانیاً حالا نمی‌شود در اینجا از فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ بگوئیم خدای تبارک و تعالی در مقام انحصار به این دو تاست و می‌گوید به اولوالامر مراجعه نکنید. در صدر آیه می‌فرماید اطیعوا اولی الامر را، ما باشیم و صدر آیه؛ صدر آیه اطلاق دارد می‌فرماید یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله در همه چی، اطیعوا الرسول در همه چی و اولی الامر در همه چی. حالا اگر افرادی نزاع کردند در مورد نزاع به اولی الامر رجوع کردند، یعنی اینجا اطاعت ندارند و اطاعتشان واجب نیست؟! اگر نباشد این تخصیص می‌شود برای اولی الامر و مسلم دنباله‌ی آیه نمی‌خواهد صدر آیه را تخصیص بزند.

پس یک نکته اینکه از قرآن استفاده می‌شود که اینها بمنزله واحد هستند و نکته دوم این است که در اینجا کسی نمی‌تواند مفهوم بگیرد. نمی‌تواند بگوید خدا منحصر کرده رد را به خودش و رسول، و نمی‌توانند به اولی الامر مراجعه کنند چون یا تناقض لازم می‌آید یا تخصیص.

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

مؤید این است که وقتی خدا، رسول و اولی الامر اطاعت مطلق دارد آن وقت باز نکته‌ی اصلی این است که این چنین نیست که اینها سه منبع مختلف باشند، به رسول که مراجعه می‌کنند رسول بما أراه الله حکم می‌کند، اولوالامر هم بما أراه الله و أراه الرسول حکم می‌کند یعنی یک معیاری در اختیار رسول و اولی الامر هست که همان معیار، معیار خداوند تبارک و تعالی است، اصلاً سر اینکه خدا، رسول و اولی الامر را وجوب اطاعت اینها را در کنار خودش قرار داده همین است، چون این سؤال اصلاً مطرح است می‌گوئیم خیلی خوب، از آیه استفاده می‌شود همان طوری که اطاعت خدا مطلقاً واجب است، از آیه استفاده می‌شود اطاعت رسول و اولی الامر هم مطلقاً واجب است، این یک. استفاده می‌شود رسول و اولی الامر معصوم هستند، این دو. ولی این سؤال را چطور جواب بدهیم؟ می‌گوئیم چطور خدا آمده گروهی از بشر را اطاعت مطلقه‌ی اینها را در کنار اطاعت خودش قرار داده، به چه ملاک و دلیل؟ آیا ممکن است رسول به یک ملاکی حکمی کند که آن ملاک مورد قبول خدا نباشد؟ می‌گوئیم نه.

پس نتیجه این می‌شود که ملاک برای حکم در نزد خدا، رسول و اولی الامر یکی است. چون ملاک یکی است اطاعت از همه‌ی اینها واجب است هم خدا و هم رسول، و اولی الامر و این نکته به نظر من مهم‌تر از استفاده کردن عصمت از این آیه است. عصمت از آیه به وضوح استفاده می‌شود، تردیدی در این نیست که ما از آیه استفاده می‌کنیم اولوالامر معصوم‌اند، اما نکته‌ای که الآن عرض کردم یک نکته‌ای فوق مسئله‌ی عصمت است و آن این است که اینها هر چه می‌خواهند بگویند و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحی یوحى.

می شود گفت تفکیک بیندازیم بگوئیم و ما ينطق عن الهوى یعنی حتی اگر در جنگ رسول خدا(صلي الله عليه وآله وسلم) و یا در اموری از امور مادی مطلبی را فرمود قضاوتی کرد، ما ينطق عن الهوى.

باز من می خواهم بگویم اگر این آیه شریفه «وما ينطق عن الهوى * إن هو إلا وحى يوحى» هم نبود این سؤال را اینجا مطرح می کردیم که خداوند چطور می شود گروهی از بشر را اطاعتشان را در ردیف اطاعت خودش قرار بدهد؟ مجرد اینکه معصوم اند کفایت نمی کند، باید بگوئیم همان ملاکاتی که در نزد خدای تبارک و تعالی برای تشریع وجود دارد همان ملاک در نزد اینها موجود است و اینها هم بر طبق همان ملاکات می آیند امر و نهی می کنند و حکمی را بیان می کنند، حکمی را تخصیص می زنند بر طبق همان ملاکات است و این به نظر می رسد که نکته ی خیلی مهمی باشد.

مناقشه استاد در کلام مرحوم علامه

در جلسه ی گذشته عرض کردیم مرحوم آقای طباطبائی قدس سره می فرمایند اصلاً برای حل نزاع مرجعی غیر از خدا و رسول نیست، می آیند اولی الامر را می گویند اینها فقط رأی شان مطاع است و اگر رأی دادند افتراض الطاعة دارند در رأیی که دارند. فرمودند چون اینها فإن تنازعتم فی شیء یعنی فی امر من امور الدین و مرجع امور دین کتاب و سنت رسول است لذا این دو تا ذکر شده که با این بیانی که ما الآن گفتیم همین مقدار هم در آن خدشه وارد می شود، ما می خواهیم بگوئیم اینها اولاً رسول و اولی الامر بمنزلة واحده هستند، این یک. ثانیاً ملاکی که در اینهاست با ملاکی که در خدای تبارک و تعالی است یکی است ولی آنچه که بیشتر می خواهیم به آن اشاره کنیم و خیلی جای تعجب است از مرحوم علامه قدس سره این است که می فرمایند و من هنا يظهر أن ليس لأولى الامر أن يضعوا حكماً جديداً و لا أن ينسخوا حكماً ثابتاً في الكتاب و السنة، می فرماید اولی الامر در این آیه قبلاً فرمودند إنما شأنهم الرأي الذي يستصوبون است فقط شأن اینها رأی هستند، صاحبان رأی هستند، فقط امر کنند و یک رأیی بدهند که اطاعت شود فلهم افتراض الطاعة فی رأيهم و قولهم، اما نمی توانند یک حکم جدیدی بیاورند و نمی توانند یک آیه ای از قرآن یا حکمی از رسول را نسخ کنند و إلا لم يكن لوجوب إرجاع موارد التنازع إلى الكتاب و السنة و الرد إلى الله و الرسول معناً علی ما يدلّ علیه قوله، می فرماید اگر این نباشد و بتوانند نسخ کنند معنایی نیست برای وجوب ارجاع موارد تنازع به قرآن و سنت و ردّ به خدا و رسول.

بعد می فرماید این آیه شریفه وما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً می فرماید قضاء الله هو التشريع و قضاء رسوله إما ذلك و إما الأعم.

و إنما الذي لهم أن يروا رأيهم فی موارد نفوذ الولاية، دوباره تکرار می کنند می فرمایند اولوا الامر فقط می توانند رأی بدهند در موارد نفوذ ولایت، مثلاً فرض کنید رأی بدهند به جنگ، رأی بدهند به صلح، که خود همین هم باید به علامه عرض کرد اگر شما موارد تشریع را از اینها حذف کردید چه باقی می ماند برای وجوب افتراض ائمه؟ و أن يكشفوا عن حكم الله و رسوله فی القضايا و الموضوعات العامة، در این قضایا حکم خدا و رسول را بیان کنند، و بالجملة لما لم يكن لأولى الامر هؤلاء خيرة في الشرايع و لا عندهم إلا ما لله و الرسول من الحكم أعنى الكتاب و السنة لم يذكر الله سبحانه ثانياً، این فرمایش ایشان.

ما با آن بیانی که عرض کردیم، می خواهیم در فرمایش علامه مناقشه کنیم؛ سؤال ما این است آیا با قطع نظر از این إن تنازعتم، این اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر اطلاق دارد یا ندارد؟ یعنی اگر یک حکمی را ائمه بیان فرمودند که نه در قرآن است و نه در سنت پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم)؛ آیا این اطلاق اطيعوا شامل این هم می شود یا نه؟ که مسلّم شاملش می شود. اساساً مصداق بارز اطاعت در مسائل دینی است، یعنی نسبت به خدا اطاعت خدا واجب است یعنی چه؟ یعنی آنچه که خدا به

عنوان حلال و حرام در این کتاب فرموده باید اطاعت کنید، اطاعت رسول؛ رسول هم آنچه به عنوان حلال، حرام، واجب و مستحب فرموده باید تبعیت کنیم. اولی الامر هم همین طور است ما اگر بخواهیم اولی الامر را بگوئیم فقط در آن رأیی که يستصوبون صحیح می شمارند، این یک مورد خیلی کمی می شود! ما در زمان حیات ائمه (علیهم السلام) یا زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبل از اینکه حضرت تشکیل دولت بدهند، حضرت آنجا اولی الامر است و اطاعتش واجب است که حالا این نکته را می گوئیم که این اولی الامر فقط اینجا جنبه ی ثبوتی دارد که یک اشتباهی است که اهل سنت کردند، اولی الامر مثل راسخون فی العلم است، یعنی در مقام الثبوت اینها صاحبان واقعی امر و ولایتند، حالا ولو در مقام اثبات هم نباشند و نگذارند حکومت کنند.

پس اولین مناقشه ای که بر فرمایش علامه داریم این است که شما با اطلاق اطیعوا چکار می کنید؟ ما باشیم و صدر آیه؛ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر، یعنی اگر اولی الامر آمدند یک حکمی را بیان کردند که نه در قرآن آمده و نه در سنت رسول آمده، اطیعوا.

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

ما از این آیه می خواهیم مشرّع بودن ائمه را اثبات کنیم، بگوئیم وقتی آیه به نحو مطلق می فرماید اطاعت اینها واجب است؛ یکی از مصادیق بارز اطاعتشان این است که اگر یک حکمی فرمودند نه در قرآن و نه در سنت.

ما اول صدر آیه را درست کنیم، می گوئیم این چنین است، یعنی سؤال ما از علامه این است که این وجوب اطاعت مطلق هست یا نیست؟ آیا اگر ائمه آمدند حکمی را فرمودند، ما باشیم و صدر آیه مسلّم شاملش می شود، فإن تنازعتم فی شیء باز ما گفتیم چون آن قانونی که از صدر آیه استفاده کردیم که رسول و اولی الامر یکی است، اصلاً علامه اصرار دارد برای مفهوم گیری از قسمت دوم آیه. یعنی فإن تنازعتم فی شیء فردّوه إلى الله و الرسول لا إلى اولی الامر، روی این مفهوم گیری می خواهند این نتیجه را بگیرند، ما اصلاً می گوئیم مفهوم ندارد، ما دو نکته گفتیم، یکی اینکه اینها فی حکم واحد هستند به قرینه صدر آیه، نکته دوم این است که اگر بخواهیم مفهوم بگیریم یا تناقض لازم می آید یا تخصیص لازم می آید.

پس از آیه مشرّع بودن ائمه استفاده می شود. ما غیر از قرآن کریم در روایات بابی را داریم به نام باب تفویض النبی، یعنی خدای تبارک و تعالی امر دین را به خود رسولش هم واگذار کرده و لذا اول نمازها همه دو رکعتی بوده بعد رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) آمدند اضافه کردند که این اضافه ها شد فرض النبی، یا در بعضی از موارد ارث بر طبق قرآن ارث برده نمی شود اما رسول خدا اضافه فرمودند، یا بر طبق قرآن فقط خمر حرام است و رسول خدا فرمودند نه، کل مسکر حرام، اینها تفویض النبی است. آن وقت در همین روایات تفویض النبی (صلي الله عليه وآله وسلم) ائمه ما فرمودند ما فوّضه الله إلى النبی (صلي الله عليه وآله وسلم) فوّضه إلینا، که این هم مؤید این مطلبی می شود که ما عرض کردیم، جلد اول کافی کتاب الحجّة باب التفویض إلى رسول الله و إلى الائمة (علیهم السلام) فی امر الدین، چند تا روایت است، روایت دومش روایت ابن اشیم است که ابن اشیم راجع به خودش یک مقدار بحث است در رجال و ظاهراً توثیقی ندارد، حالا روی قول آنها بی که مطلق روایات کافی را قبول می کنند.

مضمون روایت این است إن الله عزوجل فوّض إلى سليمان بن داود فقال هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب و فوّض إلى نبيه (صلي الله عليه وآله وسلم) فقال، اصلاً این تفویض اگر کسی سؤال کند خدا کجا به رسول خودش تفویض کرده؟ اینها می فرمایند این آیه است ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، فما فوّض إلى رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم) فقد فوّضه إلینا، یعنی آن تفویضی که به رسول شده به ما هم شده، پس ما تفویض به ائمه داریم و به این معناست که کما أن الرسول مشرّع ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) هم مشرّع اند، ائمه مجرد یک مبلغ نیستند.

حدیث نهم همین باب را هم ببینید حالا یک عبارتی از مرحوم اصفهانی در جلد پنجم نهاية الدراية صفحه 117 از چاپ آل البيت.

مرحوم اصفهانی راجع به اینکه امامت، قضاوت، نبوت، آیا جزء احکام وضعیه هست یا نه؟ حالا آن بحثها را کاری نداریم به این عبارت می‌رسند و می‌فرمایند سواء كان هذا الجعل الكلّي من الصادق (عليه السلام) جعلی که امام صادق می‌کند، جعلی که امام صادق می‌کند. الآن یکی از ائمه (عليهم السلام) فرموده فأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة احاديثنا، یک جعلی است، می‌فرماید یا بما هو مبلغ لأحكام الله تعالى أو بما هو مفعّضٌ إليه في أمر التشريعات، تشریع به اینها مفوض شده، فإنّ مجعوله أيضاً مجعوله تعالى على يده، مجعول امام صادق مجعول خدا بر يد امام صادق است، لا أنّه خارجٌ عن دائرة الاحكام الالهية فيكون التشريع، باز واقعاً انسان تأسف می‌خورد که این حاشیه‌ی مرحوم اصفهانی را به بهانه‌ی اینکه دائم عقلی است همینطور در حوزه‌های ما مطرود واقع شده، چقدر در در حاشیه مرحوم اصفهانی وجود دارد! فيكون التشريع منه، تشریع از امام صادق به منزلة التكوين منه من حيث كونه (عليه السلام) من وسائط الفيض و مجاریه، فإن الفاعل، ایشان می‌گوید فاعل دو معنا دارد، بمعنى ما منه الوجود تكويناً و تشریعاً هو الله تعالى و إن كان الفاعل بمعنى ما به الوجود تكويناً و تشریعاً وسائط فيضه و مجاری أمره، پس بعد می‌فرماید بعید نیست این کلامی که ظاهراً از رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) باشد، مجاری الامور بيد العلماء بالله، به این معناست که عالم بگوید این فرش را اینجا بگذار، اینجا را بنا کن، این مسجد را چکار کن، این مجاری الامور نیست، امور تشریعیه مجرایش و محل جریانش علما هستند.

پس ما هم از قرآن و هم از روایات و هم از کلمات بزرگان استفاده کردیم این مسئله‌ی تفویض را، من یادم می‌آید در اوایل طلبگی قرار شد یک مقاله‌ای را بنویسم که هر چه گشتم آن را پیدا نکردم، راجع به همین تفویض یک مقاله‌ای نوشته بودم و از قدیم در ذهنم بود که همانطور که تشریع تفویض به رسول خدا شده به ائمه‌ی طاهرين هم شده.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين